

☑ رحیم زارع

- چه می گویند مردم آن سوی مرزهای نجات؟
شنیدی؟!
صبح، گلدان زخمی لب پنجره را دیدم
که تمام شب، تن سکون را، کوبیده بود به شیشه‌ی در
که شاید بشکافتد رهی بر شاپرک خسته بال شب
فصل شاپرک نبود...
شیشه دلش از سنگ بود...
سهم عشق، آن شب، زخم بود... مرگ بود...
حرف مردم آن سوی مرز هذیان شب کولاک بود...
همه چیز انگار زهر کزدم زمان بود...
نوش دارو فراوان اما... به قیمت مرگ سهراب بود
خزان جاری
و تن لخت سرو، کاسه‌ی احساس به دست
در انتظار بارانی... که بشوید غبار غرور.
- چه کاسه‌های خالی و چه تن‌ها سنگین
شب بی عاطفه سرشار دل تنها، در خواب...
سهم شاپرک، آن شب
خواب خسته‌ی تنی بود، که کاسه احساسش را تمام روز...
از فاصله تمنا کرد.
مرگ هدیه‌ی سنگینی بود.



☑ دکتر لطفعلی کریمی

آه

سر می‌زند بهاران،
از چشمه، رنگ و بویت
کبک دری خرامان
آید به جستجویت.
از ابر می‌تراود
سبزینه‌ی نگاهت
بر دیده می‌برد شب
فانوس روی ماهت.
در یاد باد مانده‌ست
افسانه‌ی صدایت
در کوچه‌های خاکی
باقی است ردّ پایت.
آواز هر پرنده
لحنی است از نوایت
سی لحن بارید گم
در لای های، هایت.
رفتی از این سراچه
دل زخم و زرد رویت
دنیا نیرزد ای دوست
اندازه‌ی دو مویت.
گر باد باغ بودی
گل اینچنین نمی‌سوخت
باد صبا به سختی
آتش زنی می‌افروخت.
تنها به جای مانده‌ست
کفش و کت و کلاهت
هر چند بی نشانی
پیداست سوز آهت.



همچو باغی پر ز عشقم

☑ طیبه خسروی

می نویسم هر چه در دل نازنینم دارم امشب
می نویسم از تو و گلوآژه برمی دارم امشب
لحظه‌ها را می‌شمارم ای عزیزم تا بیایی
بی تو من چون مرده‌ای در حسرت دیدارم امشب
گونه‌هاییم چون کویری تشنه‌ی مهر و محبت
اشک را از دیده‌های ابری ام می‌بارم امشب
یاد دوران جوانی می‌نویسم تا بدانی
بوسه‌ها بر سینه‌ی بی‌همدمت می‌کارم امشب
من نمی‌گویم دلم با دیدگانم گشته مأنوس
دل که گوید، دیده‌ی گریه، باز هم می‌بارم امشب
هر چه را از دل بر آید، لاجرم بر دل نشیند
لیک من در انتظارت واله و بیمارم امشب
می‌نویسم از طبیعت از گل و دشت و دمن‌ها
باز جاری شد کلامت بر تن تبارم امشب
همچو باغی پر ز عشقم شور و شوق صد جوانه
کاش می‌شد می‌نوشتیم قصه‌ی غمبارم امشب
من نمی‌دانم نویسم از که در دنیای فانی
فکر در اوج سرودن می‌کند آزارم امشب
دل برای شاعر گمنام می‌خواهد نویسد
لیک من از دست تو شب تا سحر بیدارم امشب



باز گشت

☑ فرهاد عباسی

با اشک،
وجودش را
در دل ساختم
اما کلاغی آن را ربود
در انتظارش
بر سر کوره راهی
آشیانه‌ای ساختم
از نفس صبحدم گلبا
بویش را احساس می‌کنم
انگار که دوباره بازمی‌گردد



☑ اکرم مختاریان کازرونی

صبای خوش خیرم باش، آه برگیرم
ز انتظار فراسوی دیدگان ترم
نگو که بی‌خبری چون به مرگ نزدیک است
همای خوش خط و خال آشیان روی سرم
رها شود دلم از هر چه بی تو می‌خواند
منم نه آنکه به جز روی دوست درگذرم

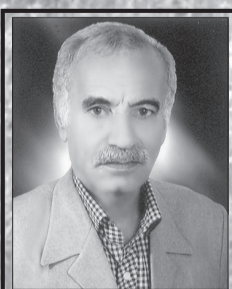
تولد ی دوباره

☑ عسل امیرزاده



آسمانی‌ها می‌فروهند فودشان را به زمین
برسانند و امسال فهمیدم آنها به پیشواز
مضور مسافری می‌آیند که زمین را با گام‌های
مهربانش نوازش کرد و زمین آن گل را به
سرنوشت و سرنوشت آن گل را در قلب من
گاشت.
تولد توست و باز من در کنارت نیستم. این
چندمین سال تولد توست؟ و چندمین انبساط
مهجد کائنات؟
آه که تو بقدر فوشبختی و جهان پر غوغاست
که بیست و دومین تولد تو را جشن می‌گیرد و
این را بدان که فوشبختی من در بودن با
توست.
تو با آمدنت، دفترچه فاطرات قلبم که فالی
از عشق و یکرنگی بود را سرشار از عشق کردی.

باز هم زمستان سرزده وارد شد و با هیجان و
آن سر و صدای زمستانی فود می‌فرواست
پیزی را یادآوری کند. آری زمستان من نیز
فود می‌داند که این روزها چه فیر است.
تو مال و هوای بارانی و سردی داری، اما دل
من گرم و مال و هوای اطرافم بهاری است.
چرا که این ماه سالروز تولد عزیزترینم است.
زیباترینم پیزی ندارم بگویم که در وصف تو
باشد، فقط این را می‌دانم که روز میلاد تو روز
صدر شناسنامه عشق است، بهترین آهنگ
زندگی من تپش قلب توست و قشنگ‌ترین
(روز) روز شگفتن تو.
هر سال وقتی تاریخ تولد تو می‌رسد، هزاران
شهاب به سمت زمین هجوم می‌آورند. از
فودم می‌پرسیدم چه اتفاقی افتاده که



منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط
خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و
تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه
ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر